

درباره‌ی یه حبه قند

«در سرزمین‌های خیالی»

ahosseinioun@gmail.com

امین حسینیون

«یه حبه قند» [رضا میرکریمی، ۱۳۸۹] شاهکار نیست. و ما در دورانی زندگی نمی‌کنیم که معنای شاهکار را فراموش کرده باشیم. مکررا در روزهای اخیر شنیده‌ام که «یه حبه قند» بسیار خوشگل است، خوش آب و رنگ است. بله هست، دست آقای ابیانه درد نکند، زحمت بسیار زیادی کشیده‌اند و هر جا کار فیلمبرداری به ایشان سپرده بوده است، محصول جز زیبا چیزی نبوده. اما مدعای مکرر دوم این است که «یه حبه قند» خوب است، چون ایرانی است، بومی است و به تعبیر رضا امیرخانی، شبیه فرش ایرانی است (تعبیری که البته رضا امیرخانی از علی حاتمی وام گرفته است). چند سوال می‌توان پرسید: ۱. آیا هرچه ایرانی و بومی و مبلغ سبک زندگی سنتی ایرانی باشد خوب است؟ یا این قضیه فقط شامل فرش و پسته و فیلم می‌شود؟ آیا این یک شکل جدید از ملی‌گرایی افراطی نیست؟ ۲. آیا این سبک زندگی که در «یه حبه قند» نمایش داده شده است، دوست داشتنی است؟ آیا ما واقعا این سبک زندگی را دوست داریم و می‌خواهیم یا صرفا برایمان خاطره‌ای دلنشین است؟ ۳. آیا قرار است ما دوباره در خانه‌های بزرگ دور هم زندگی کنیم؟ فیلم «یه حبه قند» مرثیه‌ای برای این سبک از زندگی است، یا دعوتی به آن؟ یا هردو؟ ۴. آیا این سبک زندگی، اصلا نماینده‌ی فرهنگ ایرانی است؟ من سوالات را برعکس جواب می‌دهم، یعنی اول به سوال آخر.

«یه حبه قند» را به هیچ وجهی نمی‌توان نماینده‌ی فرهنگ ایرانی دانست. مثل این است که گبه را به تنهایی نماینده‌ی فرش ایرانی بدانیم یا ازگیل را تنها میوه‌ی ایرانی. آنچه در یه حبه قند نمایش داده می‌شود فرهنگ بخشی از مردم ایران است. این خانه‌های چندهزار متری که چندین نفر در آن زندگی می‌کرده‌اند و عموما کلفت

و نوکری هم داشته‌اند و بزرگ فامیلی در آنها بوده است، مخصوص اکثریت مردم ایران نبوده. این زندگی اقلیتی ثروتمند - یا کمی ثروتمند - بوده است. کجا رعایای روستایی چنین زندگی‌های پر کیا و بیایی داشته‌اند؟ چند شبانه روز پلو دادن به بیش از بیست نفر آدم، همین الان هم در توان اقلیتی از مردم است، چه برسد به اوایل قرن که هر چند سال یکبار قحطی ایران را می‌خورد. گذشته از مسئله‌ی ثروت و خاستگاه اجتماعی، که طبیعتاً آقای میرکریمی از رویش جست زده‌اند و اصلاً معلوم نمی‌کنند این خاندان مطمئن چه کاره بوده‌اند که چنین ملکی دارند، مسئله‌ی تنوع اقلیم چه می‌شود؟ ایران کرد ندارد؟ ارمنی ندارد؟ بلوچ ندارد؟ ترک ندارد؟ و غیره ندارد؟

حالا فرض کنید ما پذیرفتیم که در خاطره‌ی همه‌ی مردم ایران از فقیر و غنی چنین سبک زندگی وجود دارد. آیا این سبک زندگی واقعا خیلی خوب بود؟ اگر به ما فرصت بدهند حاضریم به همان خانه برویم و همانجا زندگی کنیم؟ اصلاً قرار است این اتفاق بیافتد یا نه؟ بالاخره تکلیف این فیلم با خودش چیست؟ بگذارید مقایسه‌ای کنیم بین «یه حبه قند» و «مادر» اثر علی حاتمی. مادر به طور مشخص و آشکار مرثیه‌ای برای این سبک زندگی است. همه جمع شده‌اند تا مرگ مادر را ببینند. مادری که عنصر وحدت بخش این خانواده‌ی عظیم و رنگارنگ است. با مرگ مادر فیلم تمام می‌شود. در یه حبه قند مرگ تازه وسط فیلم است. خیلی هم اتفاق مهمی نیست. یک مجلس ختمی باید برگزار شود که می‌شود. و بعد تازه عشق و عاشقی پا می‌گیرد و قاسم می‌آید رادیو را تعمیر می‌کند. اگر قرار است این فیلم تبلیغی برای زندگی سستی (با مقدمه‌ای که گفتیم) + لپتاپ باشد، باید گفت هرچقدر هم تبلیغ کنیم آنچه شدنی نیست، نخواهد شد. اگر مرثیه‌ای است برای این سبک زندگی، که چرا این همه شادی و خوشی؟ حالا فرض می‌کنیم هیچکدام از اینها نیست. و صرفاً یک فیلم رئالیستی است درباره‌ی یک فامیل یزدی، در سال ۱۳۹۰. و اصلاً تبلیغات برای یک سبک زندگی خاص نیست. می‌رسیم به سوال بعدی.

اگر مردم سرزمین ایران، این سبک زندگی را دوست داشتند، الان اینطوری زندگی می‌کردند. اگر می‌شد همه‌ی مردم ایران در خانه‌های چند هزار متری زندگی کنند، همان زمان می‌کردند. این سبک زندگی، و تجربه‌ی چنین مراسمی در بهترین حالت خاطره‌ای است دلنشین. برای زندگی شهری، حریم خصوصی امری است لازم، که در چنین خانه‌ها و خانواده‌هایی عملاً وجودش غیرممکن است. بدون داشتن اتاقی از آن خود، که درس را

بشود بست و صدای دیگران را نشنید و در آن کار کرد، پرونده‌ی خیلی از امور بسته می‌شود و این موضوع را در کتاب اتاقی از آن خود، خانم ویرجینیا وولف به دقت توضیح داده‌اند. اما فرض کنیم این حرف من هم اشتباه است، و اصلا این سبک زندگی آرزوی قلبی همه‌ی ایرانیان - بل همه‌ی جهانیان - هست. برسیم به سوال اول،

اینکه فیلم مثلا بومی و ایرانی است (این عبارت یک جوری هم گفته می‌شود انگار مثلا نفس عمیق شهبازی فیلمی است تایلندی، یا فیلمسازان ایرانی اکثرا فرانسوی هستند و احتمالا ناخدا خورشید تقوایی هم آمریکایی است)، هرطور حساب کنید هیچ ارتباطی به کیفیت هنری فیلم ندارد. مگر اینکه فرض کنیم هرچیزی که به سنت کهن ایرانی وصل است، خیلی خوب و هنری و زیباست که در این صورت چهارمیخ و زنبورک را هم باید از آثار برجسته‌ی هنری برشمرد. و در ضمن فراموش نشود که تنبور را هم اگر بلد نباشید بزیند، صدایش دلنواز نمی‌شود. میدان نقش جهان، معماران برجسته‌ای داشته است، والا اصفهان میدان زیاد دارد. و فیلم باید شبیه فیلم‌های خوب باشد، نه فرش‌های قشنگ.

اینکه خانواده‌ای بدون هیچ مشکلی اول عروسی بگیرند، و بعد بدون هیچ مشکلی مجلس ختم مورد نظرشان را برگزار کنند قطعا با اصول اولیه‌ی درام تناقض دارد. اگر فرض کنیم اصلا سینما قرار نیست و نیازی ندارد دراماتیک باشد، نمی‌توانیم منکر این باشیم که سینما هنر واقعیت است و محمل انتقال پندهای اخلاقی خالص نیست. آیا قرار است مشکلات کوچک اعضای خانواده که گه گذاری جسته گریخته به آنها اشاره می‌شود جای خالی درام را پر کند؟ چطور است در فیلم بعدی صد نفر را بیاوریم و هر کدام در یک دقیقه مشکلات زندگیشان را بگویند و بروند، و بگوییم خیلی هم مینی‌مالیستی بود.

در یه حبه قند، دامادهای بد شلوار جین می‌پوشند، سیگار می‌کشند، و دنبال گنج هستند. البته بد که چه عرض کنم، اندکی خرده شیشه دارند. دامادهای خوب هم که از کربلا آمده‌اند یا شغلی سستی مثل بنایی دارند، بلا به دور اگر کسی تحصیلات عالی دانشگاهی داشته باشد. گویا در بهشت برین آقای میرکریمی تنها محل تحصیل حوزه است. حالا ممکن است کسی بگوید چنین نیست و غیره و ذلک، بگذریم. اهمیتی ندارد، نکته‌ی اصلی جای دیگری است.

تلاش زیادی می‌شود که فیلم میرکریمی را به سینمای هنری اروپا و جهان بچسبانند، فیلم را با فیلم‌های یانچو قیاس می‌کنند و سینمای هنری اروپا، هیچوقت در تایید ایدئولوژی حاکم نبوده است. آنچه ما به عنوان سینمای هنری اروپا و از طریق آدم‌هایی مثل بونوئل، فون تریر، فلینی و دیگران می‌شناسیم همگی انتقادی هستند یا اندیشه‌هایی بسیار پیچیده‌تر از «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود» را حمل می‌کنند. فیلم میرکریمی به طور واضح و مشخص و زنده‌ای در تایید سیاست‌های روز حکومت است. سیاست‌هایی که ممکن است همین فردا تغییر کنند و سبک فیلمسازی میرکریمی هم عوض شود. واقعا دشوار بتوان پذیرفت که تولید فیلمی در خانه باغ، همزمان با سخنان رییس جمهور درباره‌ی نفری هزار متر زمین و خانه باغ تصادفی باشد!

فیلم میرکریمی را باید با مثلا روز استقلال مقایسه کرد. فیلم همانقدر در تبلیغ سیاست‌های روز حکومت است. جهان اخلاقی اش همانقدر خنده دار و جعلی است. جامعه‌ای که تصویر می‌کند هم همانقدر جعلی است. اما جلوه‌های ویژه ندارد و اکشن هم نیست، داستان هم ندارد. که ای کاش داشت. نیمی از دیالوگ‌های فیلم هم برای من واضح نبود که لابد به خاطر ضعف من در گویش یزدی است. اقلا فیلم‌های تبلیغاتی هالیوود دیالوگ هایشان قابل فهم هستند. امیدوارم منظورم را واضح و رسا بیان کرده باشم.